خلاصه وحدت در کلام و سیره امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام

خلاصه وحدت در کلام و سیره امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام

محمد برفی

بسم ا الرحمن الرحیم

پیشگفتار:

واقعیت تلخ و دردناکی که امروز مسلمانان با آن روبرو می‌باشند پراکندگی مسلمانان در سایه مذاهب، ملیت‌ها و گروه‌های سیاسی متضاد است که در طول تاریخ زمینه ساز شکست مسلمانان شده است.

با یقین می‌توان یکی از بهترین راهها و الگوها جهت تحقق وحدت امت اسلامی، غور وبررسی در سیره عملی کسانی دانست که امور حل و عقد مسلمین در صدر اوّل بدست آنها بوده است که در راس همه آنها پیامبر اسلام o و یاران فداکارش بخصوص خلفای راشدین (رض) می‌باشند.

این مقاله بر آنست که بمناسبت کنگره وحدت اسلامی در سال امام علی A با بررسی کلام وسیره آنحضرت به اهمیت وحدت و تاثیر آن بر جامعه اسلامی بپردازد وروشن سازد که چگونه مسلمانان می‌توانند با اقتدا به سلف صالح خویش به سوی وحدت اسلامی گام بردارند. در واقع مقاله حاضر کوشش مختصری است تا این بداهت تاریخی را آشکار سازد که حضرت علی A در زمان خلافت خلفای سه گانه (رض)، درعین اینکه خود به صراحت تاریخ از داعیه داران خلافت وبه تصریح خویش، خود را جهت مقام خلافت احق می‌دانسته است ولی هنگامی که مسئله خلافت بأی نحو کان به خلفا می‌رسد و در برابر خطر نابودی اسلام و از هم گسیختگی نظام حاکم بر مسلمین قرار می‌گیرد با جوانمردی نه تنها دست به مبارزه و ستیز و اختلاف نمی‌زند بلکه به یك نظاره گر ساکت وبی تفاوت نیز تبدیل نگردیده و با ورود و دخالت در امور حکومت و یاری خلفای وقت در موارد مختلف باعث حفظ اسلام ونظم حاکم بر جامعه گردیده و نهال نوپای اسلام را از قرارگرفتن در معرض طوفان اختلافات مهلك و در نتیجه نابودی بدست قدرتهای مترصد حفظ نموده است. و برای همیشه از تفرّق وجدائی بیزاری جُسته است «کرهتُ ان افرق جماعة المسلمین».([1])

ضرورت وحدت:

از جمله اموری که شکی در آن نیست و هیچگونه ابها می‌ندارد و تمام اهل نظر در باب آن اتفاق نظر دارند، موضوع وحدت و همکاری والفت و مهربانی و دوری از تشتّت و تفرق است. کمال، ترقی و توسعه، سیادت و رسیدن به هدف جز در پرتو وحدت کلمه و برادری و هم آهنگی و همدلی میسر نمی‌گردد.

اتحاد و اتفاق مهمترین عامل برای بقاء است که نقش آن حتی از قوای بدنی هم مهمتر است و یك عامل اساسی برای حفظ نسل و دوام نوع است زیرا اتحاد جز برای بقاء جمع و بهتر زندگی نمودن آنان به وجود نمی‌آید، پژوهشها و تحقیقات علمی ثابت نموده که حیوانهای هم آهنگ ومتحد، از نعمت بقاء و لذات زندگی از حیوانهای قوی که متحد نباشند بیشتر بهره مند می‌گردند. مثلاً مورچه ها! با وجودی که ضعیفند و دشمنان زیادی دارند، زندگی اجتماعی متحدشان موجب گردیده که بتوانند به یکدیگر کمك کنند، لانه بسازند، طعام ذخیره نمایند تا کمتر در معرض خطر دشمنانی قرار گیرند و به اتفاق برای رفع مشکلات خود چاره‌ای بیندیشند و در نتیجه از خطرات در امان می‌مانند و از اضمحلال و نابودی نجات می‌یابند.

انسان نیز از بدو تولد، به زندگی مشترك یا به اصطلاح زندگی اجتماعی گرایش داشته و بهمین خاطر انسان هیچگاه فرد «individual» به شمار نمی‌آید و در همه حال به اتحاد و اجتماع تمایل داشته تا شخصیت انسانی را حاصل کند.

لذا چنین به نظر می‌رسد که در روزگار پیشین انسانها طبق فطرتشان در کمال صفا و یکرنگی زندگی می‌نموده اند و هیچگونه تضاد و اختلافی در بین شان وجود نداشته است.([2])

منتهی بعد در اثر گسترش جوامع انسانی و پدید آمدن نیازمندیهای گوناگون و بسط افکار و اندیشه‌های مختلف، اختلاف به وجود آمده و از آنجا که بروز اختلاف و نزاع بر خلاف فطرت و موجب سقوط وتیره روزی جوامع انسانی است لطف خداوند اقتضا نمود که پیامبرانی را برانگیز و تا آنان را به وحدت دعوت کنند و از تفرقه و اختلاف بر حذر دارند.([3])

تفاوت بین اتحاد حیوانات و انسان در این است که وحدت و هماهنگی حیوانات یك امر طبیعی و غریزی است که به طور خود کار و بدون درك و تعقل، اجتماع تشکیل داده و امورشان را منظم نموده اند و این طور نیست که کارهاشان را طبق نقشه و انتخاب و ابتکار انجام دهند و هیچگونه تطور و تکاملی در رویّه آنها مشاهده نمی‌شود، امّا انسان از روی تدبر و مقایسه حالات مختلف و استدلال و استنتاج، امور را بررسی می‌کند و انجام می‌دهد و از تجربیات خود برای رسیدن به اهداف مورد نظرش استفاده می‌نماید.

در شرح زندگی صلاح الدین ایوبی می‌آید که بر هنگام مرگ دسته‌ای چوب حاضر کرد و به یکی از فرزندانش دستور داد که همه آنرا با هم بکشند، هر چه تلاش کرد نتوانست، آنگاه فرمان داد که چوبها را از هم

جداکند و یکی یکی بکشند، او موفق شد که همه چوبها را درهم بکشند، صلاح الدین خطاب به فرزندانش می‌گوید: شما اگر چنین مانند این دسته چوبها با یکدیگر متحد و متفق باشید، دشمن نخواهد توانست بر شما فائق آید و شما را شکست دهد. اما اگر از یکدیگر پراکنده شوید. دشمن شما را به راحتی درهم می‌شکند و هر چه که تعداد شما فراوان باشد حتی یکی از دشمنان را نتوانید از میان بردارید.([4])

توصیه‌های حضرت علی A به وحدت امت اسلامی

در تاریخ بشر هر امتی که با هم ید واحد بودند در همه امور پیشرفت داشتند و هرگاه از یکدیگر جدا شدند و اختلاف پیدا نموده اند سقوط کرده اند چنانکه حضرت علی A در خطبه قاصعه با بیان احوال ملل گذشته وذلّت و سقوط ایشان در اثر تفرقه، درس عبرت به مسلمانان می‌آموزند ومی‌فرمایند: واحذروا ما نزل بالاُمم قبلکم من المثُلات بسوء الافعال وذمیم الاعمال...

از وبالها و کیفرهایی که در اثر کردار زشت و اعمال ناپسند به به امتّهای پیشین رسید بر حذر باشید و حالات آنها را در نعمت و نقمت به یاد آورید، تا شما مانند کیفر دیدگانشان نشوید. هنگامی که در تفاوت حال خوب و بدشان فکر کردید. به کارهائی بپردازید که موجب عزّت و شوکت ایشان گشت: دشمنانشان رانده و دور شدند، عافیت بسوی آنها کشیده شد، نعمت خدا در اختیارشان بود و رشته کرامتشان پیوستگی یافت.

وآن امور که موجب عزت و شوکتشان گشت، دوری گزیدن از تفرّق و پراکندگی و همت گماشتن و توصیه و ترغیب یکدیگر بر رعایت اتّحاد و اتّفاق بود. از هر امری که ستون فقراتشان را می‌شکست و قدرتشان را سست می‌کرد اجتناب ورزیدند، مانند کینه توزی، بخل، حسادت، نا همفکری، پشت کردن و دوری گزیدن از یکدیگر....

آن حضرت در ادامه می‌افزاید: به امم پیشین بنگرید که چگونه بودند هنگامی که جمعیتشان متحد و

خواسته هایشان متفق و قلبها و اندیشه هایشان معتدل و دستهایشان پشتیبان هم، شمشیرهایشان یاری کننده یکدیگر، دیدها نافذ و عزمها و مقصودها همه یکی بود آیا آنها مالك و ارباب اقطار زمین نگردیدند و آیا زمامدار و رهبر جهانیان نشدند!.

از آن طرف به پایان کار آنان نیز نگاه کنید، آن هنگام که پراکندگی در میان آنها واقع شد، الفتشان به تشتت گرائید و اختلاف کلمه و پراکندگی دلها در میانشان راه یافت، به فرقه‌های مختلف تقسیم شدند و در عین پراکندگی باهم به نبرد پرداختند، در این هنگام بود که خداوند لباس کرامت و عزت از تنشان بیرون کرد و وسعت نعمت را از آنان سلب نمود و آنچه از آنان باقی مانده تنها سرگذشت آنهاست که در بین شما به گونه درس عبرتی، برای کسانی است که بخواهد عبرت گیرند.».

در ادامه به عنوان نمونه حضرت علی رضی ا عنه به فرزندان یعقوب مثال می‌زنند و می‌فرماید: «از سرگذشت فرزندان یعقوب عبرت گیرید، چقدر وقایع جهان به هم شبیه است و چه اندازه مثالها به هم نزدیك. دوران پراکندگی و تشّتت عرب را وقتی که زیر سلطه دولتهای ایران و روم بودند در نظر مجسّم کنید. چگونه آنها را از سرزمینهای آباد و سرسبز و از کناره‌های دجله و فرات به بیابانهای کم گیاه و بی آب و علف تبعید کردند، و به ذّلت و فقر ومسکنت و جهل و پراکندگی دچار ساختند.

خداوند با نعمت پیامبر و اسلام، بنی اسمعیل را متحد و برادر ساخت و پروبال کرامت خود را بر آنها گسترد و نهرهای مواهب خود را به سوی آنان جاری گرداند و آنان را به نعمت، و قدرت و عظمت و عزّت رساند و حکومتی پایدار نصیبشان ساخت بطوری که کسی قدرت درهم شکستن نیروی آنان را نداشت. ولی به هوش باشید و بدانید که شما از رسیمان طاعت دست کشیده و با تجدید رسوم جاهلیت (که همان تفرّق و تعصّب است) در محکم الهی را در هم شکسته اید. خداوند بر این امّت منّت نهاد که پیوند الفت و اتّحاد بین آنان ایجاد نمود، که در سایه اش زندگی کنند و در پناهش آسایش گزینند. الفت و اتّحاد نعمتی که احدی نمی‌تواند بهایی برایش تعیین کند، زیرا از هر بهایی افزونتر و از هر گرانقدری، گرانقدرتراست».([5])

حضرت علی A در باره زیان تفرق و اختلاف و مبارزه با کسی که می‌خواهد شقّ عصای مسلمین کند و میان آنها پراکندگی ایجاد نماید، آخرین سخن را می‌گوید و با کمال صراحت، فتنه انگیز و تفرقه افکن را مستوجب قتل می‌داند، حتی از خودش شروع می‌کند و نه تنها تفرقه افکندن عینی وموجود را سزاوار چنین عقوبتی می‌داند، بلکه حتّی کسی را که شعار تفرقه دهد و قدم نخستین شقّ عصای مسلمین را بردارد، سزاوار قتل می‌داند. آن حضرت در این باره چنین می‌فرماید: «والزمُوا السّوادَ الاعظم فانّ ید ا علی الجماعة وایّاکم والفُرقة فانّ الشّاذّ من النّاس للشّیطان کما انّ الشّاذ من الغنم للذئب، الا من دعا إلی هذا الشّعار فاقتلُوهُ ولو کان تحت عمامتی هذه.».

یعنی رأی اکثریت بزرگان اسلام را پیروی کنید که دست خدا همراه جماعت است. از تکروی و کناره گیری بپرهیزید که کناره گیری از جماعت، نصیب شیطان است، چنانکه گوسفند کناره گیرنده از گله و چوپان نصیب گرگ. بدانید و آگاه باشید هر کس شعار تفرقه دهد سزاوار قتل است، او را بکشید، هر چند این شعار از زیر عمامه و ازدهان من خارج شود».([6])

از آنجا که کسانی که تفرقه می‌افکنند، ممکن است به خیال واهی خویش، کردار زشت خود را توجیه کنند و از آیات قرآن هم برای آن دلیل بیاورند، آن حضرت عمل و توجیه آنان را به نحو بارز و مشّخص مجسم نموده و می‌فرماید:

«آن مردم برای ایجاد تفرقه مجتمع و متحد می‌شوند و از جماعت مسلمین جدا می‌گردند، گویا ایشان پیشوای قرآن، نه آنکه قرآن امام و پیشوای ایشان باشد.»

در این جمله حضرت علی A به نکته دقیق و لطیفی اشاره می‌کند: کسانی که قرآن را وحی مُنزل الهی می‌دانند و به آن استناد می‌کنند، می‌بایست ذهن خود را از مسموعات و خواندنیهای پیشین بشویند، وبا ذهنی صاف و طبیعی و پاك.

در برابر حقایق قرآن قرارگیرند و سپس برداشت خود را از حقایق قرآن با عقاید و مذاهب دیگر تطبیق دهند، تا معلوم شود چه مقدار از آن عقاید و مذاهب، مطابق قرآن است و چه مقدار مخالف، و کسانی که بر عکس عمل می‌کنند، یعنی برای مذهب سازی و ایجاد تفرقه جمع می‌شوند و عقیده و نظر می‌سازند و سپس می‌خواهند آیات قرآن را با عقیده خود تطبیق دهند و توجیه کنند، اینان در حقیقت عقیده و نظر خود را بر قرآن تحمیل نموده و می‌خواهند عقیده آنان امام باشد و قرآن مأموم وتابع».([7])

حال بعد از طرح ضرورت وحدت و تبیین جایگاه آن از نظر آن حضرتA، به بررسی سیره عملی آن حضرت در دوران خلفای سه گانه (رض) و پس از آن می‌پردازیم.

نخستین اختلاف امت اسلامی

اختلاف بر سرخلافت و جانشینی پیامبر اکرم o اولین اختلافی بود که بین مسلمانان پدید آمده چون پیغمبر و کنند بیعت «عباده بن سعد» با که خواستند ساعده بنی سقیفه در اجتماع با (رض)انصار ،فرمود رحلت o او را جانشین پیغمبر o سازند و ابو بکر صدیق و جمعی از مهاجرین بسوی آنان شتافتند.... در این مجمع میان این دو گروه بر سرخلافت جدال و گفتگو درگرفت، جدال سختی که نزدیك بود میان آنان جنگ برپاگردد تا آنجا که چون برای بیعت با حضرت ابو بکر(رض) بپا خاستند «حباب بن منذر» شمشیر بر کشید ولی عده‌ای به سویش شتافتند و شمشیر را از دستش گرفتند...

آنگاه گفت: بالاخره این کار را انجام دادید‌ای جماعت انصار! بخدا سوگند، می‌بینم که فرزندان شما بر در خانه فرزندان مهاجرین ایستاده و دست دراز کرده و از آن ها در خواست لقمه آب و نانی می‌کنند ولی چیزی دستگیرشان نمی‌شود. حضرت ابو بکر صدیق(رض) گفت: آیا از ما می‌ترسی‌ای حباب؟ حباب گفت: نه، از تو نمی‌ترسم ولی از کسانی که بعد از تو می‌آیند می‌ترسم. حضرت ابو بکر(رض) گفت: وقتی اینچنین است پس زمام امور به دست شما و یاران شما باشد و ما از شما طاعتی نخواستیم. حباب به ابو بکر صدیق گفت: وقتی من و تو رفتیم سپس از تو کسانی می‌آیند که ظلم و ستم روا می‌دارند. سعد بن عباده رئیس خزرج از بیعت امتناع ورزید.... و همچنین جمعی از بنی هاشم نیز بیعت نکردند و متوجه حضرت علی A شدند.([8])

اگر چه در بسیاری از سخنان حضرت علی A، خط اصلی وبنیادین وحدت اسلامی او در برابر اختلافها مشخص است، حال ببنیم آنحضرت در برابر نخستین اختلاف مسلمانان چه موضعی داشتند؟ آیا ایشان صحنه را ترك گفتند و موضعی منفی در برابر کسانی که بروی پیش گرفتند، اتخاذ کردند و در تجربه خلافت آنها به ثبت نکات منفی بسنده کردند و در جهت برنامه ریزی برای ساقط کردن حکومت آنان پرداختند یا اینکه در چارچوب منافع کلی اسلام و مسلمانان موضعگیری نموده اند؟

بررسی موشکافانه تجربه با ارزش اسلامی که حضرت علی A پشت سرگذاشته اند تاکید دارد که ایشان در صحنه نبرد موضع سازنده و عملی متعهد به مصالح عالی مکتب اسلام را، در پیش گرفتند، زیرا از نظر ایشان، مسئله اسلام، بقای ادامه و قدرت و رویارویی آن با جبهه‌های تازه‌ای که از بیرون و درون می‌شد مطرح بود. نیروهای دشمن و ضد اسلامی احساس کرده بودند که غیبت پیامبر o از صحنه، نقطه ضعف بزرگانی را در میان مسلمانان پدید آورده و نبودایشان، باعث تضعیف روحیه مسلمانان و خالی شدن صحنه از قدرت معنوی که مسلمانان را از سقوط نجات می‌داد، شده است. بنابراین حضرت علی A با انگیزه عقده‌های درونی و شخص خویش و آنگونه که ممکن است دیگران بدان بیاندیشند در پی خواسته‌های خویش برنیامد بلکه با روح بلندی که داشت بر وظیفه بالاتر از خلافت ظاهری پرداخت و بجای اینکه جنگ و جدال به راه بیندازد و خود را از جمع مسلمانان کنار بکشد و با توطئه کنندگان همدست شود، با تقوای الهی مردم را از تفرقه به اتحاد فراخواند و به کسانی که دانسته یا ندانسته آمده بودند تا در برابر حضرت ابو بکر(رض) با وی بیعت کنند فرمود: «شُقّوا امواج الفتن بسُفُن النّجاة وعرّجوُا عن طریق

المنافرة وضعُوا عن تیجان المُفاخرة».([9])

امواج دریای فتنه را باکشتیهای نجات بشکافید، از راه خلاف و تفرقه دوری گزینید و نشانه‌های تفاخر بر یکدیگر را از سر بر زمین نهید.

و در جواب ابو سفیان آنگاه که آمد و می‌خواست تحت عنوان حمایت از ایشان فتنه بر پا کند و به آنحضرت A گفت:... دستت را بمن بده تا با تو بیعت کنم و فرمان بده تا برای دفاع از حق تو و احقاق حق تو و شکستن مخالف تو، مدینه را از سواره و پیاده پر کنم، آنحضرت A فرمود:‌ای ابوسفیان چقدر کینه تو نسبت به اسلام طولانی شد، برو من به سواره و پیاده تو نیازی ندارم».([10])

آری حضرت علی A که تنها هدفش حفظ اسلام و پایه اساسی آن یعنی وحدت بود با خلفا (رض) بیعت کرد و از آنجا که روحش بالاتر از آن بود که بخاطر مقامات دنیوی کینه کسی را به دل گیرد با آنان صمیمانه رفتار کرد و در نتیجه این صبر انقلابی آنچنان وحدتی میان مسلمانان به وجود آورد که مسلمانان بجای جنگ و اختلافات داخلی به صدور انقلاب عظیم اسلامی پرداختند. و همین وحدت رمز پیروزی و پیشرفت آنان گشت بطوری که در مدّت بسیار کوتاهی امپراطوری عظیم و پهناور روم و فارس را به اسلام در آوردند و مصر، عراق وفلسطین را تصرف کردند، و اگر آن حضرت این وحدت و آرامش را به وجود نمی‌آوردند محال بود که اینهمه پیشرفت و فتوحات نصیب مسلمانان گردد.([11])

استاد عبد المتعال صعیدی در این زمینه می‌نویسد: این قفل بزرگی برای علی بن ابی طالب رضی ا عنه است که اولین بنیانگذار «تقریب بین مذاهب» است، تا اینکه اختلاف رأی ونظر موجب تفرق و پراکندگی نگردد و غبار دشمنی میان طوایف مختلف بر پانشود، بلکه با وجود اختلاف نظر همچنان وحدت ویگانگی خود را حفظ کنند و اختلاف یافتگان در رأی باهم برادروار زندگی کنند و هر کس برادرش را نسبت به رأی و

نظرش آزاد بگذارد، چه اینکه صاحب نظر یا نظرش صائب و مطابق با واقع بوده و مأجوراست و یا اینکه نظرش برخطاست و معذور است. یا اینکه به بهترین وجه در باره آن به بحث و گفتگو می‌پردازند بطور یکه در تحقیقشان تعصبی وجود نداشته بلکه مقصودشان از بحث و گفتگو رسیدن به حقیقت است نه غلبه و پیروزی. و این یکی از فضایل حضرت علی A است که از فضیلت و شرافت خانوادگی و نزدیکیش با پیغمبر o و سبقتش بر دیگران در ایمان، کمتر نیست.

سپس توضیح می‌دهد: نخستین اختلاف میان مسلمین، اختلاف برسر خلافت بود و علی رضی ا عنه با آنکه می‌دانست از دیگران به خلافت سزاوارتر است، ولی با حضرت ابو بکر و حضرت عمر و حضرت عثمان(رض) به مدارا رفتار کرد و از هیچ گونه کمك نسبت به آنان دریغ نفرمود، تا نمونه عالی مدارا و حافظ اتّحاد، هنگام اختلاف رأی باشد. و چون با اصرار مسلمین به خلافت رسید، هیچکس را ملزم به قبول خلافتش نکرد».([12])

استاد مطهری درباره گذشت والای آن حضرت (رض) می‌فرماید: «اما مگر باور کردنی است که جوانی سی و سه ساله دورنگری و اخلاص را تا آنجا رسانده باشد و تا آنحد بر نفس خویش مسلط و نسبت به اسلام و فادار و متفانی باشد که به خاطر اسلام راهی را انتخاب کند که پایانش محرومیت و خردشدن خود او است؟!.

بلی باور کردنی است، شخصیت خارق العاده علی در چنین مواقعی روشن می‌گردد، تنها حدس نیست حضرت علی شخصاً در این موضوع بحث کرده و با کمال صراحت علت را که جز علاقه به عدم تفرقه میان مسلمین نیست بیان کرده است، مخصوصاً در دوران خلافت خودش آنگاه که طلحه و زبیر نقض بیعت کردند و فتنه داخلی ایجاد نمودند، حضرت علی مکرر وضع خود را بعد از پیغمبر با اینها مقایسه می‌کند و می‌گوید: من به خاطر پرهیز از تفرق کلمه مسلمین از حق مسلم خودم چشم پوشیدم و اینان با اینکه به طوع و رغبت بیعت کردند بیعت خویش را نقض کردند، و پروای ایجاد اختلاف در میان مسلمین را نداشتند.».([13])

ابن ابی الحدید در خطبه 119 نقل می‌کند که آنحضرت (رض) فرمود: وأیم ا لولا مخافة الفُرقة بین المُسلمین و ان یعُود الکفر ویبور الدین لکُنّا علی غیر ما کُنّا لهمُ علیه.

به خداسوگند اگر بیم وقوع تفرقه میان مسلمین و بازگشت کفر و تباهی دین نبود رفتار ما با آنان طور دیگر بود.

همچنین از کلبی نقل می‌کند که حضرت علی A قبل از آنکه به سوی بصره حرکت کند فرمود:... فُرایتُ انّ الصبّر علی ذلك افضل من تفریق کلمة المُسلمین و سفك دمائهم و النّاس حدیثوا عهد بالإسلام والدّین یخضُ مخمض الوطب یُفسدهُ ادنی وهن و یفکسه اقل خلق.

دیدم صبر از تفرق کلمه مسلمین و ریختن خونشان بهتر است، مردم تازه مسلمانند و دین مانند مشکی که تکان داده می‌شود کوچکترین فردی آنرا وارونه می‌نماید، آنگاه فرمود چه می‌شود طلحه و زبیر را؟ خوب بود سالی ولا اقل چند ماهی صبر می‌کردند و حکومت مرا می‌دیدند آنگاه تصمیم می‌گرفتند، اما آنان طاقت نیاوردند و علیه من شوریدند و در امری که خداوند حقی برای آنان قرار نداده با من به کشمکش پرداختند».([14])

ابن ابی الحدید در شرح خطبه شقشقیه نقل می‌کند: در داستان شورا را چون حضرت عباس (رض) می‌دانست که نتیجه چیست از حضرت علی A خواست که در جلسه شرکت نکند امّا حضرت علی A با اینکه نظر حضرت عباس را از لحاظ نتیجه تأیید می‌کرد پیشنهاد را نپذیرفت و عذرش این بود: انّی اُکرهُ الخلاف (من اختلاف را دوست ندارم). حضرت عباس گفت: اذاتری ما تکره یعنی بنابراین با آنچه دوست نداری مواجه خواهی شد.

و در جلد دوم ذیل خطبه 65 نقل می‌کند:

یکی از فرزندان ابولهب اشعاری مبتنی بر فضیلت و ذیحق بودن حضرت علی و برذم مخالفانش سرود، حضرت علی A او را از سرودن این گونه اشعار که در واقع نوعی تحریك و شعار بود نهی کرد و فرمود: سلامةُ الدّین احبّ ُ الینا من غیره برای ما سلامت اسلام و اینکه اساس اسلام باقی بماند از هر چیز دیگر محبوبتر و با ارجتراست».([15])

و از همه مهمتر اینکه آنحضرت A در شورای شش نفری پس از انتخاب حضرت عثمان (رض) می‌فرماید:

قد علمتمُ أنّی احقّ ُ الناّس بها من غیری واﷲ لاُسلمنّ ما سلاُمت امور المُسلمین ولم یکن فیها جور الاّعلیّ خاصّة».([16])

شما خود می‌دانید من از همه برای خلافت شایسته ترم، به خدا سوگند مادامیکه کار مسلمین رو به راه باشد و تنها بر من جور و جفا شده باشد مخالفتی نخواهم کرد.

موضع حضرت علی A در دوران خلافت حضرت ابو بکر صدیق(رض).

اگر چه در نامه 62 نهج البلاغة اشاره‌ای به امساك آنحضرت (رض) از بیعت با حضرت ابوبکر(رض) دارد لکن اصل بیعت را پس از مدتی مورد تائید قرار می‌دهد و آنچه از تاریخ و قرائن وشواهد برمی‌آید زمان امساك کوتاه بوده و آنحضرت با کمال آزادی عمل بیعت نموده اند.

آنحضرت (رض) می‌فرماید: «فامسکت یدی حتّی رأیتُ راجعة الناس... من اول دستم را پس کشیدم تا آنکه دیدم گروهی از مردم از اسلام برگشتند (مرقد شدند. اهل رده) و مردم را به محو دین محمّد o دعوت می‌کنند، ترسیدم که اگر در این لحظات حساس اسلام و مسلمین را یاری نکنم خرابی یا شکافی در اساس اسلام خواهم دید که مصیبت آن بر من از مصیبت از دست رفتن چند روزه خلافت بس بیشتر است، در آنهنگام با ابو بکر بیعت کردم و به همراه او در آن حوادث قیام کردم تا باطل از میان رفت، «وگفتار خدا والاتراست هر چند بر خلاف میل کافران باشد: پس با ابو بکر از راه خیر خواهی مصاحبت کردم و در آنچه خدا را فرمان می‌برد با کوشش تمام، او را اطاعت نمودم، آنگاه چون به حال احتضار درآمد، ولایت و حکومت را به عمر سپرد و ما بیعت کردیم و اطاعت نمودیم و خیر خواهی نشان دادیم...».([17])

حقیقت این است که آنحضرت (رض) خود را به خلافت سزاوارتر می‌دید زیرا می‌دانست که خود و خاندانش برای انجام مصالح مردم از دیگران تواناتراست منتهی جنگهای ارتداد او را واداشت تا از برخورد با حضرت ابوبکر (رض) خودداری و با وی بیعت کند، تا این که جبهه اسلامی در برابر مرتدان، در دفاع از خود ناتوان نشود. فرزند ابوطالب پارساتر و بزرگتر از آن بود که در آن وضع خطیر که اساس اسلام در معرض خطر بود به خود اجازه ادامه مخالفت با حضرت ابو بکر را بدهد.([18])

مهمترین بحرانی که پس از رحلت پیامبر o دامنگیر خلافت نوپای حضرت ابوبکر(رض) گردید، مسأله ارتداد و ظهور پیامبران دروغین بود. هر چند که نطفه‌های ارتداد به هنگام حیات پیامبر o در یمن توسط اسود عنسی کذاب بسته شد و دیگر متنّبیان در نقاط دیگر در حال ظهور بودند، لیکن با رحلت پیامبر o مسأله ارتداد به یك بحران عمده در قلمرو حکومتی اسلام تبدیل گردید. پیامبران دروغین یکی پس از دیگری در اقصی نقاط جزیرة العرب ادعای نبوت کرده واساس اسلام را با خطر جدی مواجه ساختند.

بلاذری روایت می‌کند: چون مردم عرب مرتد شدند، حضرت عثمان نزد حضرت علیA رفت، و گفت‌ای پسر عمو!

تا وقتی تو بیعت نکنی کسی به مبارزه با این دشمن برنمی‌خیزد، پیوسته با او بود تا این که حضرت علی A پیش حضرت ابو بکر(رض) رفت، حضرت ابو بکر(رض) از جا بلند شد دست به گردن یکدیگر انداخته و هر کدام برای دیگر گریستند، و حضرت علی با حضرت ابو بکر بیعت کرد و در نتیجه مسلمانان شادمان شدند و مردم به پیکار کمر بستند و لشکرها گسیل شد.([19])

ابن کثیر و طبری نیز بیعت حضرت علی A را در همان روزهای اوّل دانسته و معتقدند که حضرت در هیچ لحظه‌ای از حضرت ابو بکر (رض) کناره نگرفت.([20])

بهر حال زمانیکه آنحضرت با حضرت ابو بکر صدیق بیعت کرد نظر خود را نگاهداشت و در پنهان و آشکار با وی صمیمانه رفتار کرد و کینه‌ای از وی در دل نگرفت و مگر حیله و یا دسیسه‌ای بر علیه او به راه نینداخت بلکه در جنگ با مرتدین خود را در موقعیتی قرار داد که دلیل بر کمال صمیمت و پاکی او دارد و از صفای کامل او حکایت می‌کند.

حضرت ابو بکر (رض) وقتی مسلمانان در جنگ با مرتدین و مانعین زکات باوی مخالفت کردند به تنهایی مردم را ترك گفت تا خود باشمشیر به جنگ رود... حضرت علی A بدنبال او شتافت و زمام مرکبش را گرفت و او را از حرکتی بازداشت و فرمود: «کجا‌ای خلیفه رسول ا‌؟ ما را در مصیبت خودگرفتار مکن. بخدا اگر به مصیبت تو گرفتار شویم دیگر برای اسلام نظامی نخواهد ماند.» حضرت ابو بکر بازگشت و در مدینه ماند و این نصیحت خالصانه را از حضرت علی پذیرفت، نصیحتی که دلالت می‌کند بر تمایل شدید وی به زنده ماندن حضرت ابو بکر، با اینکه می‌دانست خلافت را از او گرفته است. و اگر علی A می‌گذاشت تا ابو بکر(رض) به تنهایی خارج شود، رفتن او موجب می‌شد که علی به آرزوی خود نزدیکتر شود ولی روح علی A بزرگتر از آن بود که چنین آرزویی دروی خلجان کند زیرا که او بیعت کرد و رأی ونظر خود را در خویشتن نگاهداشت، بنابراین باید دربیعت خود اخلاص ورزد همچنانکه سایرین اخلاص ورزیدند و همچنین

خالصانه به ابو بكر (رض) نصيحت كند اگر چه در ترك آن مصالح شخصى او نهفته باشد!.

صاحب الرياض النضرة از ابن سمان روايت كرده كه گفت: بعد از رحلت رسول خدا o از مسلمانان مرتد شدند، و از دادن زكات سر پيچى كردند، حضرت ابو بكر(رض) با اصحاب مشورت كرد، هر كس چيزى گفت، خطاب حضرت على (رض) فرمود: يا ابا الحسن شما چه ميگوئى؟ حضرت فرمود: اگر چيزى از آن مقدار كه رسول خدا شما چون :گفت (رض)بكر ابو حضرت آنگاه .اى‌كرده مخالفت او باسنت كنى صرفنظر و نگيرى گرفت‌مى o چنين گفتى، با آنان مى‌جنگم حتى اگر از دادن يك پاره طنابى مضايقه كنند.([21])

درباره جنگ با روم و اعزام سپاه اُسامه، حضرت علىA مشوق حضرت ابوبكر(رض) بود و بشارت داد كه در جنگ با روميان پيروز مى‌شود، حضرت ابو بكر در ارتباط با تشويق آنحضرت (رض) مى‌گويد: فال نيك زدى و به ما مژده نيك دادى.([22])

و بعد از خارج شدن سپاه اُسامة و تهديد مرتدين مبنى بر حمله به مدينة نيز مسئوليت حفاضت از گذرگاههاى اصلى مدينه را به همراه طلحه و زبير و ابن مسعود از سوى حضرت ابو بكر (رض) مى‌پذيرد.([23])

آن حضرت A در طول دوران حضرت ابو بكر(رض) مشاور بحق ابو بكر در مسائل مهم سياسى و مسئول امور اقتصادى و تقسيم خمس بودند.

«... ان ابا بكر الصديق كان اذا انزل به امر يريد فيه مشاورة اهل الرأى و اهل الفقه دعا عمر و

عثمان و علیاً و عبد الرحمن بن عوف..».([24])

امام ابو یوسف رحمة ا علیه در کتاب الخراج نقل می‌نماید که: پیامبر اکرم o تولی امور تقسیم خمس را به حضرت علی رضی ا عنه واگذار کردند و خلیفه اول و دوم هم همین کار را کردند و تولی و سرپرستی این امر را در اختیار آن حضرت (رض) گذاشتند..».([25])

آن حضرت (رض) نهایت ارادت خویش را به حضرت ابو بکر(رض) پس از وفات نشان داد و اسماء بیوه ابو بکر (رض) را به زنی گرفت و محمد فرزند ابو بکر(رض) را در خانه خویش بزرگ نمود و یکی از فرزندان خویش را بنام ابو بکر نام گذاشت که در واقعه کربلا همراه برادرش حضرت امام حسین A شهید میگردد.

سیره عملی حضرت علی A در عهد خلیفه دوم حضرت عمر(رض)

در دوران خلیفه دوم نیز حضرت علی A همواره به حل مشکلات عقیدتی و مسایل پیچیده فقهی و غیره که خلافت با آن مواجه می‌شد می‌پرداخت. در برخوردها و مسائل جنگ به شیوه‌ای سعی می‌کرد جان خلیفه‌ای را که در آن هنگام جامعه را رهبری می‌کرد حفظ کند و بدور از هر گونه حساسیت فردی و احساسات منفی گرایانه، مشارکت می‌فرمود، چنانکه در زمانیکه حضرت عمر (رض) در مورد اقدام به جنگ با رومیان با آن حضرت (رض) به مشورت پرداخت، آن حضرت صادقانه می‌فرماید: «.... خداوند ضمانت کرده است که مرز و بوم پیروان این آیین را از گزند نگه دارد و راهها و گذرگاهها را از تاخت و تاز گردنکشان ایمن بدارد. او همان است که آنها را با کمی‌تعدادشان یاری و پیروز کرد و نه تنها نگذاشت شکست بخورند بلکه دمار از روزگار دشمنانشان در آورد. همیشه زنده است و هر گز نمی‌میرد، اگر خودت به سوی این دشمن بروی و با او به زد و خورد بپردازی و مغلوب بشوی دیگر برای مسلمانان پناهی نمی‌ماند و پس از تو مرجعی نیست که در حال حاضر کسی او را پشتیبان خویشتن بداند. پس مردی کار آزموده و دلیر به

پیکار آنها روانه ساز و با وی جنگ آورانی بی باك و فرمانبردار همراه کن و آنها را با زبان خوش و وعده‌های شیوا بنواز. چنانچه بیاری خدا پیروز شدند که آرزویت برآمده است، و گرنه که در اینجا همچنان پشت و پناه مسلمانان خواهی بود و لشکری دیگر برای نبرد با رومیان بسیج خواهی نمود».([26])

حضرت عمر (رض) پیوسته در مشکلات و گرفتاریها به حضرت علی A مراجعه می‌کرد و با ایشان مشورت می‌نمود که در ذیل به چند مورد اشاره می‌نمائیم.

مشورت حضرت عمر (رض) با حضرت علی A درباره فتح ایران:

زمانیکه به حضرت عمر(رض) خبر رسید که ایرانیان چندین برابر ارتش مسلمانان، نیرو بسیج کرده اند، تصمیم گرفت تا شخصاً به منظور تقویت روحیه ارتش اسلامی در جنگ با ایرانیان شرکت کند لکن بعد از مشورت با حضرت علیA آن حضرت A حضرت عمر(رض) را از شرکت نهی کرده و فرمود: «یاری کردن و خوار گذاشتن این دین به انبوهی و کمکی لشکر نبوده است. این دین، دین خداست و خدا آن را پشتیبانی فرموده است... موقعیت زمامدار، همچون رسیمانی است که مهره ها را در نظام می‌کشد و آنها را جمع کرده ارتباط می‌بخشد اگر رسیمان از هم بگسلد، مهره ها پراکنده می‌شوند و هر کدام بجایی خواهد افتاد و سپس هر گز نتوان همه را جمع آوری نمود و از نو نظام بخشید. عرب امروز گرچه از نظر تعداد کم، اما با پیوستگی به اسلام فراوان و با اتحاد و اجتماع و هماهنگی عظیم و قدرتمند است. بنابراین تو چون قطب آسیا ثابت بمان و سنگ آسیای جنگ را به وسیله مردم عرب بگردان و آنان را وارد شعله جنگ کن و از رفتن خودداری ورز، زیرا اگر تو از این سرزمین بیرون شوی عرب از اطراف، عهد و پیمان با تو را می‌شکنند فساد و شرارت بپا می‌کنند و کار به جایی می‌رسد که حفظ و حراست مرزهایی که پشت سر گذاشته‌ای نزد تو از رفتن به جنگ مهمتر می‌گردد. اگر چشم عجمها فردا بر توافتد خواهند گفت: این اساس و ریشه عرب است. اگر قطعش کنید راحت می‌گردید و این فکر آنها را در مبارزه با تو و طمع در نابودیت حریصتر و سرسخت تر خواهد ساخت. و اینکه یادآور شدی آنها به جنگ مسلمانان آمده اند و ناراحت هستی، خدوند سبحان بیش از تو این کار را مکروه می‌دارد و او بر تغییر آنچه نمی‌پسندد

توانا تراست».([27])

مشورت حضرت عمر(رض) با حضرت علی A در تعیین حدّ شارب الخمر:

امام مالك در کتاب الاشربه مؤطا از ثور بن زید دیلمی روایت می‌کند که حضرت عمر بن خطاب (رض) در باب حد شراب خواری مشورت نمود، حضرت علی A فرمود: باید هشتاد تازیانه بخورند چون وقتی شراب خوردند مست میشوند، و چون مست شدند نا مربوط میگویند و چون نا مربوط گو شدند افتراء می‌بندند، حضرت عمر(رض) قبول کرد و از آن به بعد شرابخواران را هشتاد تازیانه زد.([28])

مشورت حضرت عمر (رض) با حضرت علی A در مورد تعیین مبدأ تاریخ اسلام:

حاکم نیشابوری از سعید بن مسیب روایت می‌کند که گفت: حضرت عمر(رض) مردم را جمع کرده بود و از ایشان نظریه خواست که چه روزی را مبدأ تاریخ اسلام قرار دهد. حضرت علی A می‌فرماید: روز هجرت پیامبر اکرم o را از مکه بمدینه مبدأ تاریخ قرارده، چون روزی است که آن حضرت A سرزمین شرك را ترك گفت، حضرت عمر (رض) به نظرایشان عمل نمود و هجرت پیامبر(رض) را مبد تاریخ قرار داد.([29])

مشورت حضرت عمر (رض) با حضرت علیA درباره سرزمینهای عراق و تدوین دیوان:

یکی از مسائل مبتلا به جامعه اسلامی در این دوران، مسائل مالی و خراج از سرزمینهای مفتوحه بود. تقسیم و یا عدم تقسیم زمینهای مفتوحه در میان لشکریان می‌توانست به نوبه خود اثرات منفی زیادی به دنبال داشته باشد. اوّلین مورد مسأله سرزمینهای حاصل خیز اطراف کوفه بود. بسیاری از سپاهیان معتقد بودند باید زمینهای مفتوحه در بین فاتحان تقسیم گردد. حضرت عمر (رض) نظر حضرت علی A را جویا شد. آن حضرت A ضمن مخالفت با تقسیم فرمود: اگر زمینها را بین ما، نسل کنونی مسلمین تقسیم کنی، برای مسلمانان آینده چیزی نخواهد ماند ولی اگر در دست صاحبان آنها باقی گذاری تا در آن کار

کنند و به دولت اسلامی مالیات بپردازند برای هر دو نسل کنونی و آینده مفید خواهد بود. حضرت عمر(رض) با جمله این نظر بسیار خوبی است، موافقت خود را اعلام نمود و عثمان بن حنیف و حذیفة بن یمان را جهت مسّاحی زمینهای کوفه و تعیین مالیات مأمور می‌نماید.([30])

و امّا در تدوین دیوان محاسبات مالی حکومت. ماوردی می‌نویسد: «.. ان عمر رضی ا عنه استشار في تدوين الديوان فقال له على بن ابى طالب A: تقسّم في كل سنة ما اجتمع اليك من المال ولا تمسك منه شيئاً...» .([31])، یعنی هر سال هر آنچه از بیت المال به دست تو می‌رسد را بین مردم تقسیم کن و چیزی از آن را از آنها دریغ ندار.

لذا حضرت عمر (رض) برای اجرای این مسأله دواوین ترتیب داد و برای افراد مقرری معین نمود. در این مورد روزی به مقدار پانصد هزار درهم پول از بحرین به نزد خلیفه رسید. حضرت عمر (رض) آنرا بین مسلمانان تقسیم نمود و مقداری، زیاد آمد. حضرت عمر (رض) با اصحاب پیامبر o مشورت نمود. عده‌ای از اصحاب نظر دادند که در دیوان به نزد خلیفه باشد که او هر طور بخواهد عمل کند امّا حضرت علی A ضمن شرح واقعه‌ای از زمان پیامبر o که حضرت عمر و حضرت عباس نیز به همراه حضرت علی A حضور داشته، مبنی براینکه پیامبر o در مورد ماندن چند دینار در بیت المال نگران بود و تا تقسیم نکرد آرامش نیافته، به حضرت عمر (رض) اظهار میدارد: چیزی از این مال را در دیوان نگذاشته و همه را میان فقرای مسلمین تقسیم نماید. و حضرت عمر(رض) نیز چنین می‌کند.([32])

حضرت علی A، همانگونه که در دوران حضرت ابو بکر(رض) اختیار تام در تقسیم خمس را داشت، در دوران حضرت عمر(رض) نیز چنین اختیاری به وی سپرده شده بود و همواره به تقسیم خمس در بین بنی هاشم و اهل بیت وفقرا اقدام می‌کرد.([33]) و همانگونه که در دوران حضرت ابو بکر قاضی مدینه بود در دوران خلیفه دوم حضرت عمر (رض) نیز قاضی مدینه بود.([34])

جانشینی حضرت علی در مدینه از سوی خلیفه دوم:

حضرت علی A در طول دوران خلافت حضرت عمر (رض) به هنگام خروج خلیفه از مدینه به جانشینی منصوب می‌شده است و اداره امور را بدست می‌گرفته است. اولین مورد هنگامی است که حضرت عمر (رض) پس از مشورت با آن حضرت A تصمیم گرفت شخصاً به بیت المقدس رفته تا شرط صلح اهالی این شهر را که جز با آمدن خلیفه به بیت المقدس صورت نمی‌پذیرفت برقرار نماید، در این زمان حضرت عمر(رض) رسماً حضرت علی A را در مدینه جانشین خود ساخت و سپس جهت سفر به فلسطین عازم شد.([35]) دومین مورد زمانی است که خلیفه دوم پس از مشورت با حضرت علی A جهت اعزام لشکریان برای کمك به سپاه مسلمانان در نبردهای قادسیه و جسر تصمیم به رفتن گرفت، لذا حضرت علی A را در مدینه جانشین خود ساخت.([36])

سیاست حضرت عمر نسبت به خاندان پیامبر o:

سیاست حضرت عمر(رض) نسبت به اهل بیت ترکیبی بود از محبّت و بزرگداشت، چنانچه در باب مقرری از بیت المال حضرت حسن و حضرت حسین b را به خاطر خویشاوندی آنها با پیامبر o به پدرشان ملحق می‌کند. و سهمی همانند سهم پدرشان برای آنان در نظر می‌گیرد.([37])

حضرت عمر(رض) به حدی به حضرت علی A ارادت داشت که در هنگامیکه مردی علی A را متّهم به خودخواهی می‌کند، حضرت عمر(رض) روبه آن مرد کرده و می‌گوید: «مانند علی A کسی حق دارد که تکبّر ورزد، به خداسوگند اگر شمشیر او نبود، اساس اسلام استوار نمی‌شد. و علاوه بر آن او داناترین فرد این امت در امر قضاست و با سابقه ترین و شریفترین آنان است .([38])

حضرت عمر(رض) سخت از فقاهت و دانش حضرت علی A در اعجاب بود، و این سخن وی دلیل بر آن است که می‌فرمود: «با حضور حضرت علی A در مسجد، نبایستی کسی فتوا بدهد.([39])» او چندین بار فرموده است: «لولا علی لهلك عمر ـ اگر علی A نبود عمر(رض) هلاك می‌شد.([40])» حضرت عمر(رض) خود از نیاز مُبرمش

به علم حضرت علی A در مواردی از مشکلات که پیش آمده با این عبارت پرده برداشته است: «مشکلی برایم نماند که ابوالحسن علی A آنرا نگشاید». یا «پناه می‌برم بخدا از مشکلی که پیش آید و در آن ابوالحسن علی A نباشد.([41])»

پیمان مصاهرت حضرت عمر(رض) با حضرت علی A:

در سال هفدهم هجری حضرت عمر (رض) تصمیم گرفت تا از طریق ازدواج با دختر حضرت علی A یعنی ام کلثوم، روابط خویش را با آنحضرت مستحکم سازد. لذا آنرا از آنحضرت خواستگاری نمود. و انگیزه خود را از این اقدام چنین اظهار فرمود که از پیامبر o شنیده ام که فرمودند: کل سبب و نسب منقطع یوم القیامه الا نسبی و سببی وصهری.

یعنی هر خویشی و نسبت در روز قیامت قطع میشود مگر خویش و نسبت دامادی بامن. اگر چه ابتدا حضرت علی A کم سنی آنرا مطرح می‌سازد امّا به گفته ابن کثیر، آن حضرت با ام کلثوم h در این خصوص مشورت می‌نماید و پس از رضایت، آنرا به عقد عمر (رض) در می‌آورد که نتیجه این ازدواج دو فرزند بنام زید و رقیه شد.([42])

عبد الجلیل قزوینی که از مؤلفین شیعه است در رد پاسخ کسانی که کوشیده اند در اقدام علی A و موافقت وی با چنین ازدواجی خدشه وارد سازند می‌گوید: اگر ایرادی در این کاراست، پیامبر o نیز دو دخترش را به عثمان بن عفان (رض) داد و باتفاق نظر اهل سنت، عمر (رض) بهتر است از عثمان(رض) و دختر علی A نیز از دختران پیامبر o بالاتر نیست. اگر آن جایز و روا باشد، این نیز جایز وروا باشد. بعضی نیز این ازدواج را بدون رضایت علی A دانسته اند. لیکن قزوینی می‌گوید: نکاح به رضایت علی A و عباس (رض) نیز واسطه بوده است و این افتخاری است بر عمر(رض) همانند افتخاری که عثمان (رض) از گرفتن دختران پیامبر o پیدا کرد.([43])

همانگونه که حضرت عمر(رض) به حضرت علی A عشق میورزید واردات نشان میداد و با پیوند ازدواج با دختر آنحضرت (رض) یعنی ام کلثوم، ارادت خویش را به کمال رساند، حضرت علی A نیز به نیکی از آن مرد یاد میکرد و تا میتوانست آنرا یاری میکرد تا جائیکه بعد از شهادت حضرت عمر (رض)، آن حضرت فرمودند: خداوند به او (عمر) خیر دهد که کژیها را راست کرد و بیماریها را مداوا نمود، سنت را به پاداشت، و فتنه را پشت سر گذاشت، با جامهای پاك و کم عیب از این جهان رخت بربست و به خیرونیکی آن رسید، از شر و بدی آن رهائی یافت! وظیفه خویش را نسبت به خداوند انجام داد و آنچنان که باید از مجازات او میترسید... .([44])».

در عهد خلیفه سوم حضرت عثمان E

بعد از خلیفه دوم چون حضرت عثمان (رض) در شورای شش نفره به خلافت رسید با اینکه حضرت علی A به جمع خطاب کرد و فرمود: «خوب میدانید که من از همه کسی برای خلافت شایسته ترم و به خدا سوگند تا هنگامی که اوضاع مسلمانان روبراه باشد و در هم نریزد و به غیر از من به دیگری ستم نشود، مخالفتی نخواهم کرد.([45]) رفتارش تغییر نکرد و همیشه ناصح خلیفه و امت اسلامی بود و حتی در اواخر دوران خلافت خلیفه سوم، که اغتشاش و آشوب جامعه را فراگرفته بود آنحضرت نزد حضرت عثمان (رض) رفته و با لحنی مؤدبانه و محترمانه به راهنمایی وی میپردازند و میفرمایند: «مردم پشت سر من اجتماع کرده اند و مرا میان تو و خود به سفیری فرستاده اند، سوگند به خدا نمیدانم چه چیز را با تو بگویم؟ مطلبی را که شما از آن بی اطلاع باشی سراغ ندارم، شما آنچه را که ما میدانیم میدانی، ما مطلبی را پیش از شما یادنگرفته ایم که شما را از آن آگاه سازیم و در موردی خلوت نکرده ایم تا آن را به شما رسانیم، آنچه را ما دیدیم و شنیدیم، شما هم دیدی و شنیدی و در مصاحبت رسول خدا o بودی چنانکه ما بودیم. ابو بکر و عمر(رض)، در عمل کردن به حق، از شما سزاوارتر نبودند، شما از جهت خوشیاوندی با رسول خدا، از آن دو نزدیکتری، شما به مقام دامادی آن حضرت o رسیدی و آنها نرسیدند. شما را به خدا، بجان خود رحم کنید. سوگند بخدا که شما نیاز به راهنمایی و تعلیم ندارید، راهها آشکارند و نشانههای دین پا برجا... .([46])».

واقع مطلب این است که حضرت علی A از همه مردم مدینه به قتل عثمان (رض) ناشخنودتر، و به نجات

ایشان از همه علاقه مندتر بودند. در مورد ایشان به دفاع به ابراز صحبت و یا به زبان اکتفا نکرد، بلکه تصمیم گرفت با نیروی اسلحه از وی دفاع کند و دو فرزندش حسن و حسین را که او نزد او عزیزتر از چشمانش بودند، در راه دفاع از وی در معرض خطر قرار داد. و به آندو دستور داد تا به همراه فرزندان صحابه از ورود شورشیان به منزل حضرت عثمان (رض) مانع شوند، لکن شورشیان چون نمی‌توانستند از درب منزل وارد شوند از دیوار پشت وارد شده و ایشان را کشتند، به گونه‌ای که افراد منزل متوجّه نشدند و بدین سان چیزی که حضرت علی A برای جلوگیری از آن نهایت کوشش را به کاربرد، روی داد و همه تلاش وی در راه پیشگیری از آن بی نتیجه ماند.([47]).

با توجه به اقدامات بسزایی که حضرت علی A در جهت حفظ جان حضرت عثمان به عمل آوردند و نقش وساطتی که میان خلیفه و ناراضیان داشت، و با توجه به فعالیتهای او از جمله منع محاصره کنندگان منزل خلیفه، آب رسانیدن به او، محافظت کردن منزل وی بوسیله فرزندانش و توبیخ آنها در عدم موفقیت شان آنگونه که اشاره شد، برای هر انسان آگاهی روشن می‌سازد که حضرت علی A نه تنها از اتّهامی‌که بعدها در مورد یاری در قتل حضرت عثمان به او بستند کاملاً مبری است، بلکه وی از هیچ اقدامی در حمایت و حفظ جان خلیفه کوتاهی ننموده است و قطعاً با توجه به مطالب گفته شده ادعای شرکت او در قتل حضرت عثمان E اتهامی ناروا و غیر معقول و ظلمی فاحش در حق اوست که کسانی بعدها برای رسیدن به حکومت و خلافت به ایشان بستند. و یکی از علل سرباز زدن حضرت از قبول خلافت بعد از شهادت حضرت عثمان نیز همین بود که مبادا نحضرت را متهم به قتل نمایند.([48]).

انتخاب نام خلفاء:

در کتاب کشف الغمّه في معرفة الأئمة علامه ابی الحسن علی بن عیسی الاربلی متوفی 683هـ ج1، ص440، و منتهی الآمال حاج شیخ عباس قمی اسامی پسران حضرت علی A را چنین ذکر می‌کنند: حسن، حسین، محمد اکبر، عباس، ابو بکر، عمر، عثمان، عبیدا، جعفر، عبد ا، محمد اصغر، یحیی، عون و محمد اوسط.([49]).

که ابو بکر بن علی و عثمان بن علی (رض) همراه برادرشان امام حسین(رض) در کربلا بشهادت رسیدند و

اضافه بر آن حضرت حسن A نیز دو فرزندش را بنامهای ابو بکر و عمر (رض) بود که در حادثه کربلا با عمویشان به شهادت رسیدند. بنابه گفتار اندیشمند شیعی دکتر سید محمد باقر حجتی امیر المؤمنین علاوه برآنکه نامهای خلفاء سه گانه را برای فرزندانی از خود برگزید تا توده مردم احساس کنند میان آنحضرت و این خلفاء ـ که مجریان رهنمودهای او هستند ـ اختلاف ریشه دار و تفرقه افکنی وجود ندارد، علاوه بر همکاری و همسویی با آنها در مسائل دینی و سیاسی و اجتماعی، در نماز جماعت آن ها شرکت می‌فرمود تا مردم خلا وجود آنحضرت را در اجتماع مسلمین احساس نکنند وتصور ننمایند که امیر المؤمنین علی A در سوی دیگر ره می‌سپرد و پیوند خود را از جامعه‌ای که خلفاء، زمامداری و قدرت اجرائی را در میان مردم این جامعه در دست دارند. گشته است.([50]).

شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعة کتاب الصلوة ص534 نقل می‌کند: «پیامبر خدا o با خلفاء وصلت کرد و علی A پشت سر آنها نماز خواند.([51])

و مرحوم علامه شرف الدین عالم بزرگ شیعی در کتاب اجوبة مسائل موسی جار ا می‌نویسد: امّا نماز علیّA وراء ابی بکر و عُمر فلیست تقیّة اذ حاشا الإمام ان یجعل عبادته تقیّة و یجُوزُ للشیعي ان یقتدی بالسُنّی. اما نماز علیّ A پشت سر ابو بکر و عمر، از راه تقیه نبوده چون امام منزه و دور است از اینکه عبادت خود را بطور تقیه انجام دهد و جایز است که شیعی در نمازش به سنی اقتدا کند.([52])».

بدین سان مشاهده می‌نمائیم که حضرت علی A مدت 23 سال در حیات پیامب رo و 25 سال بعد از وفات آن حضرت o با ایشان رفت و آمد و برخورد نزدیك داشت، رابطه خانوادگی و قرابت سببی داشت. (زیرا حضرت ابو بکر (رض) و حضرت عمر (رض) هر دو پدر زن پیامبر o و حضرت عثمان(رض) و حضرت علی A داماد آن حضرت o بودند و حضرت عمر(رض) داماد حضرت علی A و حضرت علی A همسر بیوه حضرت ابو بکر(رض) ـ یعنی اسماء بنت عمیس که پس از فوت حضرت ابو بکر، با آن ازدواج کرد ـ بودند). در همه جنگها و شوارها و مسائل اسلامی و رفت و آمدهای خانوادگی پیامبر اکرم o نام این چهار تن دیده می‌شود. حضرت ابو

بکر(رض) حضرت زهرا h را برای حضرت علی A خواستکاری می‌کند و سپس مأمور خرید جهیزیه می‌شود. حضرت عمر(رض) در زمان خلافتش بارها با حضرت علی A مشورت می‌کند که به چند مورد اشاره شد. حضرت علی A نیز محمد بن ابو بکر(رض) را چون یکی از فرزندانش بزرگ می‌کند چون با مادرش اسماء بنت عمیس ازدواج نموده بود و بهنگام خلافت وی را به زمامداری مصر برمی‌گزینند.

ووقتی دو دختر یزدگرد را به مدینه آوردند حضرت علی A یکی را به عقد امام حسین A و دیگری را به عقد محمد بن ابی بکر (رض) در آوردند. محمد بن ابی بکر از وی صاحب پسري شد بنام قاسم که او با دختر عموی خود اسماء دختر عبد الرحمن بن ابی بکر (رض) ازدواج کرد و از وی دختری بنام ام فروه بدنیا آورد که همسر امام باقرA و مادر امام صادقA گردید و از اینجهت حضرت صادقA فرمودند: «حضرت ابوبکر(رض) از دور راه جد مادری من است.([53])».

آیت ا محمد صالح حائری مازندرانی با تعبیری زیبا ضمن نقل گفتار علامه محمد تقی قمی که می‌گوید: «به دست اینان یعنی پیشینیان صالح و زعمای بعد از پیغمبر o اختلاف در دایره خردمندانه‌ای محصور گردید و برای آن اثری که با وحدت اسلامی مضر باشد قرار داده نشد تا دشمنان اسلام از آن سوء استفاده نمایند و در حقیقت این اختلاف رأی و نظر بود نه مشاجره و کشمکش.» می‌فرماید: بنظر من بهتر است که حتی نام خلاف هم بر آن نگذاریم چه رسد به مشاجره و کشمکش، زیرا در آن هنگام انکار منزلت امام و نص و اهلیت امام برای خلافت و یا ملکات فاضله و صلاحیت وی برای زعامت نبود، بلکه تنها گلایه‌ای بود که چرا بی حضور و مشورت وی به امرت خلافت و انتخاب خلیفه مبادرت ورزیده اند. و حتی امامA اعتراف می‌کند که مسبب شتاب و عجله در انتخاب خلیفه سعد بن عباده (رض) از انصار خزرجی بوده است.([54])»

دوران بعد از خلیفه سوم:

سیره عملی آن حضرت A در شرایطی که اوضاع اجتماعی جامعه اسلامی متحول شده بود و به نوعی گرایش به تجمل گرائی گسترش یافته بود، مطابق مصالح عالیه اسلامی بود و بهمین خاطر در آن شرایط، زمانیکه مردم برای بیعت با آن حضرت A رو می‌کنند می‌فرماید: «مرا واگذارید و دیگری را طلب کنید، زیرا ما به استقبال چیزی می‌رویم که چهره‌های مختلف و جهات گوناگونی دارد، دلها براین امر استوار و عقلها

ثابت نمی‌ماند، چهره افق حقیقت را ابرهای تیره فساد گرفته و راه مستقیم حق ناشناس مانده، آگاه باشید اگر دعوت شما را اجابت کنم طبق آنچه خود می‌دانم با شما رفتار می‌کنم، و به سخن این و آن و سرزنش، سرزنش کنندگان گوش فرانخواهم داد، اگر مرا رها کنید من هم چون یکی از شما هستم، شاید من مطیع تر از شما نسبت به رئیس حکومت باشم، و در چنان حالی من وزیر و مشاورتان باشم بهتر از آن است که امیر و رهبرتان گردم.([55])»

بعد از پذیرش خلافت آن حضرت A مواجه با عده‌ای بخطا رفته در میدان و عده‌ای قدرت طلب، ثروت اندوز و عده‌ای سبك مغز، خشك افراطی روبرو می‌گردد، حال ببینیم آن حضرت A که سمبل گذشت و تسامح در برابر اختلاف نظر بود چه کرد!.

حضرت علی A نسبت به دشمنان خود کمال ادب را بکار می‌برد و بجای لعن و تکفیر در باره آنان می‌فرمود:

«انا لم نُقاتلهُم علی التکّفیر لهمُ و لم نقاتلهم علی التکفیر لنا و لکنّا راینا إنّا علی حق و راوا أنّهم علی حق.... جنگ ما با یگدیکر براین اساس نبود که ما آنان را کافر بدانیم یا آنان ما را ولی نظر ما براین بود که ما بر حقّیم و نظر آنان این بود که آنان برحقند.([56])

در بسیاری از سخنان خویش بر دوری جستن از روش‌های تندی که گاه درپی احساسات انفعالی و آشفته در کار زارهای مذهبی و سیاسی بعنوان نمودی از عقده‌های نهفته در درون و خشم وکینه شخصی است، تاکید دارند، می‌بینیم آن حضرت A با برداشت عمیقی که از قرآن دارند، مردم را از دشنام گویی نهی می‌کنند و آنرا از جمله صفات مثبت و نیکویی که از محبت و احترام سرشار باشد، نمی‌دانند زیرا آنرا روشی مؤثر در صحنه نبرد تلقی نمی‌کنند و برآنند که نتیجه‌ای در برندارد و پیروزی به بار نمی‌آورد و

بالعکس چه بساجوّ را آشفته تر سازد و عزم طرف دیگر را در نبرد و رویارویی، استوارتر می‌کند وبه قضیه به جای بعد سیاسی، جنبه شخصی می‌دهد. و‌ای بسا به فحاشی‌های متقابل می‌انجامد و مجادلات کلا کلامی را که هیچ کمکی به هدفهای والا نمیکند درپی می‌آورد. به همین سبب آن حضرت A به هنگام دشنام گویی گروهی از یارانش به اهل شام در زمان جنگ به آن ها فرمود: «انّی اکره لکُم ان تکونوا سبّابین... «من نمی‌پسندم که شما از زمره دشنام دهندگان باشید و اگر کردار آنها و حالشان را بیان کنید، بهتر است و نیکوتر آن که به جای دشنام به ایشان بگوئید: بار خدایا خونهای ما و ایشان را از ریختن حفظ فرما و چنان میان ما و آنها را اصلاح کن و آنان را از گمراهی برهان، تا کسی که نادان به حق است، حق را بشناسد و آن کس که حریص و شیفته گمراهی است، از آن باز ایستد.([57])»

علی رغم این همه ادب و منطق و انصاف، چون بنی امیه زمام امور مسلمین را بدست گرفتند. به تمام ائمه جمعه و جماعات دستور دادند که علی A را در منابر سب و لعن کنند. این کار جاهلانه باعث شد که احساسات دوستداران آن حضرت A را برانگیزند و بسیاری را برآن دارد که بر خلاف توصیه آن حضرت A مقابله به مثل کنند و سب و لعن را جزو برنامه خود قرار دهند و میلیونها نفر را در طول تاریخ به کشتن دهند. هر چند که حضرت عمر بن عبد العزیز(رض) لعن حضرت علی A را ممنوع کرد اما تبعات آن تا به امروز همچنان بزرگترین عامل تفرقه مسلمانان گشته است.([58])

اشاره قرآن مجید در آیه ذیل مشعر بر همین واقعیت است: «و لا تسبوا الذین یدعون من دون ا فیسبوا ا عدواً بغیر علم کذلك زیّنا لکل أمة عملهم...».([59]) کسانی را که جز خدا می‌پرستند دشنام مدهید تا ایشان خدای یکتا را از روی دشمنی بدون دانش و معرفت دشنام ندهند، این گونه ما برای هر امتی کردارشان را برآراسیتم.»

حال اگر توجه کنیم که مسئله در نفی شیوه‌های دشنام گویی از سوی مؤمنان به کافران این چنین اهمیتی بخود می‌گیرد و از اقدام به ناسزاگویی به آنها و مقدساتشان بدینگونه بر حذر می‌دارد زیرا آنها نیز خدای را ناسزا می‌گویند و این به مصلحت اسلام در ضرورت احترام نام خدا و پیشگیری از هر گونه

انگیزه‌ای در جهت بی احترامی به مقدسات نیست، می‌توان دریافت که در صورتیکه مسئله متعلق به خود مسلمانها باشد چه بعدی پیدا می‌کند. مسلمانها اگر با یکدیگر چنین کنند مقدسات خودشان و سمبلهای آنها مورد بی احترامی قرار می‌گیرد و این با مصلحت اسلام و فضای مقدس که خداوند می‌خواهد روابط خویشی را در آن قرار دهیم و با برادری و همکاری و نزدیکی توأم سازیم، منافات پیدا می‌کند.

به دلیل این امر مشاهده می‌نمائیم که حضرت علی A از هر گونه برخوردی که برادری اسلامی را زیر سؤال می‌برد اجتناب منورزید چنانچه در پایان جنگ جمل، اگر چه بعضی از سربازان در مورد اسارت مردم بصره اصرار می‌ورزیدند امّا حضرت پاسخ منفی داد و فرمود: آنچه از اسلحه و اموال در میدان جنگ باشد بر شما حلال و آنچه در خانه ها است حرام! پرسیدند: چگونه ممکن است خون آنها بر ما مباح باشد ولی اسارت آنها حرام، آن حضرت A فرمود: چگونه من اجازه بدهم از مسلمانان و در بلاد اسلام کودکان و فرزندان به اسارت گرفته شوند (اسارت مخصوص کافرانی است که به مقابله با لشکر اسلام بر می‌خیزند). باز بعضی در اسیر ساختن شکستن خوردگان اصرار ورزیدند، حضرت علی A برای اینکه غلط بودن این پیشنهاد را برآنها روشن سازد فرمود: بسیار خوب! نخست قرعه در باره عایشه (رض) همسر پیغمبر(رض) می‌اندازیم، تا به ببینیم سهم کدامیك از جنگ جویان می‌شود، همه باشنیدن این سخن استغفار کردند و گفتند: آیا چنین چیزی ممکن است؟ و به این ترتیب از پیشنهاد خود منصرف شدند!

آن حضرت A نه تنها زنده ها را اسیر نساختند بلکه برکشته شدگان دو طرف نماز خواندند و آنها را دفن نمودند،([60]) و با تأکید براینکه حضرت عایشه (رض) احترام نخستینش را دارد ایشانرا همراه برادرش محمد بن ابی بکر (رض) به مدینه می‌فرستند.([61]) و زمانیکه از امیر المومنین حضرت علی A در باب «اهل جمل» سئوال شد آیا ایاشن مشرك می‌باشند؟ آن حضرت A فرمود: از شرکح فرار کردند. سپس سئوال شد آیا منافق بودند؟ فرمود: منافقین ذکر خدا را نمی‌کنند مگر اندکی، در حالیکه اینها ذاکر خدا بودند. سپس سئوال می‌شود: پس ایشان چه بودند؟ آن حضرت A می‌فرماید: برادران ما که برما بغاوت نمودند: «اخواننا بغوا علینا».([62])

و پس از کشته شدن حضرت زبیر (رض) به کسی که مژده کشته شدن وی را به آنحضرت داد فرمود: «قاتل ابنُ صفيّه في النار» وبه نقلی فرمود: «إبشّرُ قاتل ابن صفيّة بالنارو یعنی کشنده زبیر را بشارت جهنم دهید. وی که انتظار پاداش داشت گفت: من سر زبیر را به امید تقرّب نزد علی بردم وی را به آتش جهنم وعده داد که برای تحفه آورنده بد بشارتی است.([63])

ودر پایان جنگ جمل زمانیکه «عمران بن طلحه» (رض) پیش حضرت علی A می‌آید، آنحضرت به وی خوش آمد گفته ومی‌فرماید: من امیدوارم که خداوند من و پدرت را از کسانی که در وصفشان فرمود: «ونزعنا ما في صُدُورهم من غلّ اخواناً على سُرُر متقابلين».([64]) بگرداند. سپس جویای احوال سایر کسان خانواده طلحه گشت... این امر بر بعضی از حاضرین تازه مسلمان که مصاحبت پیامبر o را در نیافته بودند گران آمد و یکی در حاشیه مجلس گفت: خدا عادل تراست دیروز آنها را کشتید و در بهشت می‌خواهید برادر باشید! آن حضرت A از این سخن برآشفت و به آن فرمود: «قوماً أبعد أرض ا و أسحقها فمن هو إذاً إن لم أكل انا وطلحة، فمن إذن؟!.([65])».

و در مورد متعصبین خشك افراطی که بعد از جریان حکمیت از آن حضرت A جدا گشتند و مشهور به خوارج شدند، با گذشت و مدارا برخورد نمود و فرمود: تا نزد ما هستید شما را از مساجد خدا جلوگیری نمی‌کنیم که در آن نماز بگذارید، و تا مدامی که باما همدست هستید شما را از غنائم جنگی محروم نمی‌سازیم، و بالاخره تا شما جنگ آغاز نکنید با شما نمی‌جنگیم.([66])

آن حضرت A حتی برای اینکه بعد از خودش شکاف عمیق تر نشود وصیت کرد که: لا تُقاتلوا الخوارج بعدي، فليس من طلب الحقّ فأخطأهُ كمن طلب الباطل فأدركه. یعنی بعد از من با خوارج نبرد نکنید، زیرا کسی که در جستجوی حق بوده و خطا کرده مانند کسی نیست که طالب باطل بوده و آن را یافته است.([67])»

اینها نمونه‌های عینی بود که حضرت علی A در حرکت وحدت جویانه اسلامی خویش، در بستر واقعیت ترسیم نمود. تمام هم و غم آنحضرت عبارت از این بود که امور مسلمانان در رویارویی با کارزارهای دشواری که از داخل و خارج با آن مواجه می‌شوند، در امان بماند.

شناخت سیره آن حضرت A به مسلمانانی که پای بند به ایشان و رهنمودهای آنحضرت هستند تأکید می‌کند باید در مسئله وحدت اسلامی و به مصلحت اسلام، سطح فکر و بلند نظری خود را به سطح آگاهی و بینش او برسانند و برهمین اساس، بسیاری از موضعگیری‌های خویش را مسکوت بگذارند و شعارشان در هر تجربه‌ای با مردم همانی باشد که آن حضرت A طی سخنان قاطع خویش بر زبان آورند. در برابر منافع عالیه مسلمانان، تسلیم می‌شوم».

مسلمانان باید با سرمشق قرار دادن این شعار، مشروع بودن موضعگیری‌های تسلیم طلبانه خود را نسبت به باورهای حقیقی خود باور کنند و احساس کنند با اینکار از خط مستقیم منحرف نگشته اند، و باید مسلمانان بپذیرند که این حق را دارند باهم اختلاف نظر داشته باشند.

بدین سبب ما معتقدیم که این اختلاف نظر باعث نمی‌شوند که مسلمانان نسبت به هم دشمنی و گمان بد روا دارند. زیرا اختلاف نظر مانع از آن نیست که مسلمانان نسبت به یکدیگر احترام و محبّت و احساس برادری کنند، در صورتی که آنان بپذیرند که حق دارند اختلاف نظر داشته باشند. آنهم اختلاف در مسائل فرعی که هیچگونه اصول بنیادین مکتب را تشکیل نمی‌دهد.

اما جای بس تأسف است برگذشته و حال ما که این اختلاف نظرها سبب شکاف بین توده‌های عظیم اسلامی گشته، تا جائیکه در بعضی از موارد به هتك حرمت و ریختن خون آنها انجامیده است و از آن مهمتر اینکه موجبات بحران هویت را بدلیل عدم هماهنگی و مطلق گرائی گروهی و دو گانگی ارزشی موجود در

جوامع اسلامی که حاصل تفرق است را فراهم ساخته است و اضافه بر آن این بحران هویتی را سطح آگاهی و شناخت پائین مسلمانان و نا هماهنگی عوامل یا سازمانهای جامعه پذیر کننده موجود در جوامع اسلامی و شکاف عمیق بین ابعاد مادی و معنوی فرهنگ و تأخر فرهنگی ایجاد شده بدلیل روابط متقابل و تهاجمات فرهنگی سایر فرهنگها بخصوص فرهنگ غرب و ضعف سازمانهای نظارتی رسمی و غیر رسمی، عمیق تر ساخته است که رهائی از این درد بزرگ فقط با چند توصیه اخلاقی ممکن نیست، بلکه هر گونه موضع گیری و برخورد با این واقعیت تلخ ودردناك باید متأثر از یك استراتژی حساب شده و دقیق باشد و ارزشها در حوزه عمل در چارچوب یك استراتژی صحیح بکار گرفته شوند ورنه، نه تنها مجموعه ارزشها از بین خواهند رفت بلکه ممکن است موجودیت جوامع اسلامی و هستی مسلمانان نیز به خطر افتد.

لذا وقت آن است که امت اسلامی با عمل به احکام قرآن وسنت و اقتداء به اسوه‌های حسنه که سمبل وحدت و همدلی بودند، پرده‌های جهل را زدوده و از نزدیك با یکدیگر آشنا شوند و با حذف افتراهای نابجای عوام پسندانه و تبادل القاب و اوصاف زشت نسبت به یکدیگر، بجای تحریك احساسات، به تفکر و تعقل روآورده، تا پایه‌های ایمانی شان مستحکمتر و پایدارتر گردد و هزینه هائی که صرف اختلافات مذهبی میگردد هزینه ساختن ساختاری مستحکم برای جامعه اسلامی وفراهم کردن بستر لازم جهت تقید به ارزشها و هنجارهای دینی گردد و این سخن خدای متعال مصداق حال ما قرار گیرد. «فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اُولئك الذین هداهم ا وأولئك هم اُولوا الالباب».([68])

([1]). بحار الأنوار. 32: 263.

([2]). «وما کان الناس الاّ امة واحدة فإختلفوا...» یونس: 19.

([3]). «أن أقیموا الدین ولا تتفرقُوا فیه...» شوری: 13.

([4]). ایجاد الفت میان مسلمین: 187، تالیف علامه سید محسن امین عاملی در کتاب توحید کلمه به اهتمام دکتر بی آزار شیرازی.

([5]). ترجمه نهج البلاغة، محمد جعفر امامی، قم، مطبوعات هدف، خطبه 192، ج2، ص322 ـ 289.

([6]). مصطفوی، سید جواد. وحدت در نهج البلاغة در کتاب وحدت، ص128 ـ 127 به نقل از خطبه 127. اداره کل تبلیغات و انتشارات وزارت ارشاد.

([7]). منبع قبلی: 128.

([8]). بن آزار شیرازی، همبستگی مذاهب اسلامی، ص209، و تاریخ طبری، ج2، ص243.

([9]). نهج البلاغة1: 72، خطبه 5.

([10]). تاریخ طبری2: 237، و وحدت امت اسلامی: 102، تالیف سید شرف الدین.

([11]). توحید کلمه: 7، عبد الکریم بی آزار شیرازی.

([12]). علی بن ابیطالب و تقریب بین مذاهب، علامه عبد المتعادل صعیدی در کتاب همبستگی مذاهب اسلامی به اهتمام دکتر بی آزار ص207.

([13]). امام علی A و اتحاد اسلامی، استاد مطهری، در کتاب توحید کلمه جلد2: 48.

([14]). منبع قبلی: 50، و شرح ابن ابی الحدید، ج1: 308، و بحار الانوار، 32: 62.

([15]). منبع قبلی: 51.

([16]). نهج البلاغة، ج1: 172، خطبه 74.

([17]). نهج البلاغة3: 179، نامه 62، و نهج البلاغة صبحی صالح: 451، وکنز العمال، 5: 724، و بحار الانوار 33: 568.

([18]). امیر المؤمنین اسوه وحدت: 233، شری، محمد جواد. مشهد ـ آستان قدس، 1366.

([19]). منبع قبلی: 236 به نقل از انساب الاشراف بلاذری1: 587.

([20]). طبری، محمد. تاریخ الطبری، ج3: 207، و البدایة و النهایة ابن کثیر، ج5، ص249.

([21]). موسوی، سید محمد باقر، علی در کتب اهل سنت، ص254 به نقل از ریاض النضرة، ج2، ص224.

([22]). یعقوبی، احمد. تاریخ، ج2، ص132.

([23]). ابن اثیر، علی، الکامل في التاریخ، ج2، ص23.

([24]). محمد بن سعد، طبقات ج2، ص350.

([25]). ابو یوسف، یعقوب (امام)، کتاب الخراج، ص20.

([26]). نهج البلاغة، کلام 134، جلد2، ص102، واقدی، فتوح الشام، ج1، ص108، و تاریخ الخلفا سیوطی، ص88، و کامل ابن اثیر، ج2، ص77.

([27]). نهج البلاغة، خطبة146، و کان ابن اثیر، ج3، ص7، و طبری، ج3، ص212، و بحار الانوار، ج40، ص193، و اخبار الطوال دنیوری، ص128، و الفتوح ابن اعثم کوفی، جلد2، ص37.

([28]). علی در کتب اهل سنت به نقل از سنن دار قطنی، کتاب حدود، ص346، و اعیان الشیعة، ج1، ص436، و الارشاد شیخ مفید، ص109، و الاحکام السلطانیة قاضی ابن یعلی، ص228.

([29]). مستدرك، ج3، ص14، تاریخ الطبری، جلد2، ص472، و نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج12، ص74، و بحار الانوار، ج40، ص218، تاریخ الخلفاء سیوطی، ص162، و طبقات ابن سعد، ج2، ص262، وتاریخ عمر بن الخطاب ابن جوزی، ص56، و کامل ابن اثیر، ج2، ص526.

([30]). شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج12، ص220، و کتاب الخراج امام ابو یوسف،، ص35، و تاریخ عمر بن الخطاب ابن جوزی، ص97.

([31]). ماوردی، الاحکام السلطانیه، ج1، ص199.

([32]). شرح نهج البلاغة ابن ابى الحديد، ج12، ص99، و كامل ابن اثير، ج2، ص143.

([33]). ابو يوسف، امام، كتاب الخراج، ص30.

([34]). ابن كثير، البداية و النهاية، جلد7، ص31.

([35]). ابن كثير، البداية و النهاية، ج7، ص55، واقدى، فتوح الشام، ج1، ص149.

([36]). ابن اثير، الكامل في التاريخ، ج2، ص450.

([37]). ابن سعد، طبقات الكبرى، ج3، ص296، و امير المؤمنين اسوه و حدت، ص253.

([38]). ابن سعد، طبقات، ج2، ص337، و امير المؤمنين اسوه وحدت، ص81، و شرح نهج البلاغة ابن ابى الحديد، ج3، ص115.

([39]). امير المؤمنين اسوه وحدت، ص245.

([40]). استيعاب ابن عبد البر، ج2،د ص461، و كنز العما. ج3، ص96، و مناقب ابن شهرآشوب، ج2، ص361.

([41]). عادل، اديب، دور ائمة اهل البيت، ص71 به نقل از الدر المنثور للسيوطى، ج3، ص144، وسيرة عمر لابن جوزى، ص106، و طبقات ابن سعد، ج2، ص339، و انساب الاشراف بلاذرى، ج2، ص100.

([42]). ابن كثير، البداية و النهاية، ج6، ص81، و امير المؤمنين اسوه و حدت، ص248، و على بن ابيطالب و تقريب بين مذاهب، ص212، و بحار الانوار، ج42، ص97، ومناقب ابن شهر آشوب، ج3، ص304، و تاريخ طبرى، ج2، ص564، و حياة الصحابة ج2، ص67، و كنز العمال، ج13، ص625، و اسد الغابة، ج5، ص614، و الاستيعاب فى معرفة الاصحاب، ج8، ص464.

([43]). سيره حضرت على در قبال خلفا، اصغر قائدان، ص19 به نقل از النقض قزوينى، ص278.

([44]). نهج البلاغة، خطبه228، ج2، ص412; و فرهنگ تفصيلى مفاهيم نهج البلاغة، ج7، ص3819.

([45]). نهج البلاغة، خطبة 74، ج1، ص172.

([46]). نهج البلاغة، خطبه 164، ج2، ص186، و كامل ابن اثير، ج3: 151، و دور الائمه اهل البيت، ص85.

([47]). ترجمه نهج البلاغة، ج1، ص325، و امير المؤمنين اسوه وحدت، ص346، و كامل ابن اثير، ج3، ص174، و تاريخ طبرى، ج4، ص385.

([48]). نهج البلاغة، خطبة92، و كامل ابن اثير، ج2، ص304.

([49]). مشعل اتحاد، ص26، و تاريخ طبرى، ج3، ص162.

([50]). مجله تقريب، شماره 3. ص41.

([51]). مشعل اتحاد، ص26.

([52]). منبع قبلى، ص26.

([53]). منبع قبلى، ص27 به نقل از كشف الغمة في معرفة الائمة، ج2، ص147.

([54]). همبستگى مذاهب اسلامى، ص220.

([55]). نهج البلاغة، خطبه 92، جلد اول، ص241.

([56]). بى آزار شيرازى، وحدت رمز پيشرفت و تفرقه رمز سقوط مسلمانان، ص5.

([57]). نهج البلاغة، خطبة 206.

([58]). وحدت رمز پيشرفت و تفرقه رمز سقوط مسلمانان، ص5 به نقل از تاريخ الخلفا سيوطى، ص279.

([59]). انعام، آيه 108.

([60]). تاریخ طبری، ج3، ص57.

([61]). تاریخ طبری، ج3، ص61، و خطبه 156 نهج البلاغة.

([62]). طه جابر العلوانی، ادب الاختلاف فی الاسلام، ص67 به نقل از سنن بیهقی، 8; 173، وحیاة الصحابة، 2: 444، و وسائل الشیعه 15: 82.

([63]). کتاب وحدت، ص108.

([64]). حجر، آیه 47: «هر کینه ای را از دلشان برکنده ایم، همه برادرند، بر تختها رو به روی همند.»

([65]). ادب الاختلاف في الاسلام، ص67 به نقل از حیاة الصحابة، 2: 447، و سنن بیهقی، 8: 173.

([66]). همبستگی مذاهب اسلامی، ص215.

([67]). نهج البلاغة، خطبه 61، جلد اول، ص157.

([68]). ای پیامبر تو آن بندگان را به لطف و رحمت بشارت ده، بندگانی که سخن را می شوند و از بهترین آنها پیروی می کنند، آنان کسانی هستند که خداوند هدایتشان نموده است و آن ها صاحبان خود و درایتند.»زمر، آیه 18.